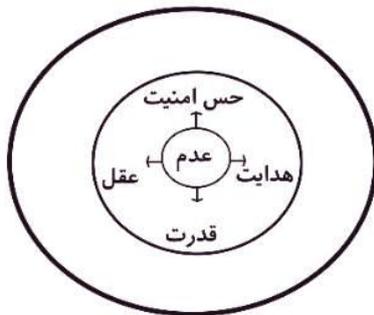


گستاخ مکن تو ناگسان را  
در چشم میار این خسان را  
دزدی دزدی چو یافت فرصت  
کم آرد جامه رسان را  
ایشان را دار حلقه بر در  
هم نیز نه‌اند لایق آن را

برنامه شماره ۱۰۴۶

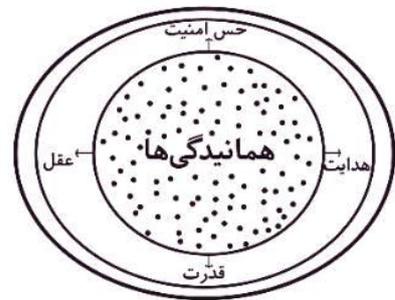
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶



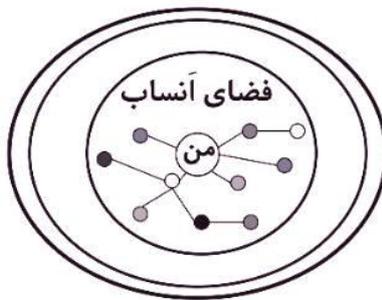
شکل دایره عدم اولیه



شکل دایره همانیدگی‌ها



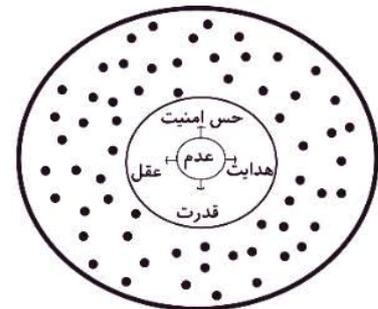
شکل دایره همانیدگی‌ها



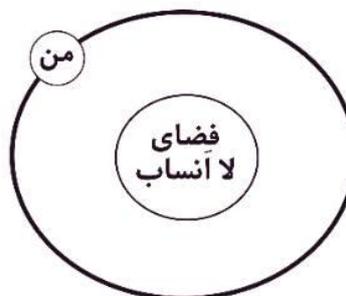
شکل آنساب



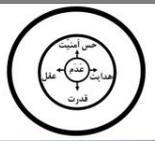
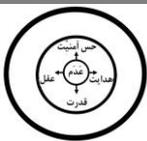
شکل دایره عدم



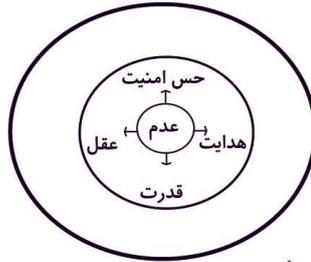
شکل دایره عدم



شکل لا آنساب



### دایره عدم اولیه:



مطابق این شکل، قبل از ورود به این جهان مرکز ما از جنس زندگی یا عدم است، ما هشیاری بی‌فرم هستیم و چهارتا خاصیت مهم عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از زندگی می‌گیریم.

گستاخ مکن تو ناگسان را  
در چشم میار این خسان را  
دَرزی دزدی چو یافت فرصت  
کم آرد جامهٔ رسان را  
ایشان را دار حلقه بر در  
هم نیز نه‌آند لایق آن را

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶ برنامه شماره ۱۰۴۶

### دایره همانندگی‌ها:



هنگامی که وارد این جهان می‌شویم، ابتدا جسم خود را در شکم مادر می‌سازیم و سپس به این جهان می‌آییم. ما استعداد شگفت‌انگیز فکر کردن و تجسم داریم. از همان ابتدای ورود، پدر و مادر یا جامعه به ما می‌آموزند که چه چیزهایی «مهم» هستند؛ مواردی چون پول، خانواده، تحصیلات، دوستان، همسر،

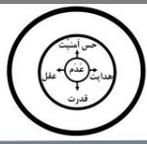
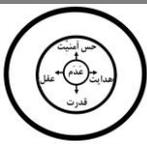
گستاخ مکن تو ناگسان را  
در چشم میار این خسان را  
دَرزی دزدی چو یافت فرصت  
کم آرد جامهٔ رسان را  
ایشان را دار حلقه بر در  
هم نیز نه‌آند لایق آن را

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶ برنامه شماره ۱۰۴۶

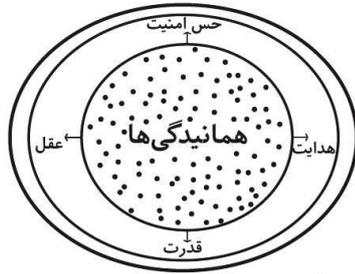
فرزند و خیلی چیزهای دیگر. اگرچه این چیزهای مهم بسته به فرهنگ ما متفاوت است، اما همگی ماهیتی گذرا، موقتی و فناپذیر دارند و از بین رفتنی هستند.

ما با استفاده از توانایی شگفت‌انگیز تفکر و تجسم خود، «شکل فکری» این چیزها را در ذهنمان می‌سازیم و به آنها حس هویت یا وجود تزریق می‌کنیم. سپس این «فرم‌های فکری» را در مرکز خود که خالی، عدم و از جنس خداست، قرار می‌دهیم و به این ترتیب، با آنها «همانیده» می‌شویم. اگر این چیزها در مرکز ما باقی بمانند، باعث درد می‌شوند و ما با همان درد نیز همانیده می‌شویم، و این دردها را در خود حفظ می‌کنیم که امری بسیار خطرناک است.

در نتیجه، عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت، که پیش از این از زندگی یا خداوند دریافت می‌کردیم، اکنون از این همانندگی‌های مرکزمان، مثلاً از پول، باورها یا الگوهای عمل می‌گیریم.



### دایره همانیدگی‌ها:



گستاخ مکن تو ناگسان را  
در چشم میار این خسان را  
دَرزی دزدی چو یافت فرصت  
کم آرد جامهٔ رسان را  
ایشان را دار حلقه بر در  
هم نیز نه‌اند لایق آن را

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۲۶، برنامهٔ شمارهٔ ۱۰۴۶

وقتی این نقطه‌چین‌ها به‌صورت فرم فکری به مرکزمان می‌آیند ما به‌صورت فکر از روی این‌ها مرتب رد می‌شویم، فکر ما عوض می‌شود، از فکر یک نقطه‌چین به فکر نقطه‌چین دیگر می‌رویم، در اثر گذشتن از این همانیدگی‌ها یک تصویر ذهنی پویا و متحرک مثل فیلم سینمایی به‌وجود می‌آید که اسمش من‌ذهنی، من ساخته‌شده از فکر است. این موجود توهمی و ساخته‌شده از فکر برای بقا و امرار معاش است، برای این‌که من خودمان را بشناسیم و بگوییم در جهان فرم من این شکلی هستم، ایشان خواهر من، پدر من یا فرد

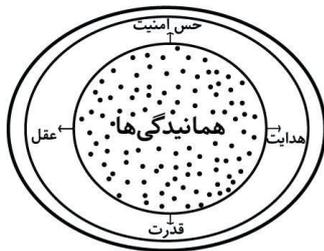
دیگری است. یا این‌که غذا را در دهان خود بگذاریم، کار کنیم پول را جیبمان بگذاریم و در جهان باقی بمانیم.

### دایره همانیدگی‌ها با بیت:

او فضولی بوده است از انقباض

کرد بر مختار مطلق، اعتراض

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۸۷)



## او فضولی بوده است از انقباض کرد بر مختار مطلق، اعتراض

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۸۷

برنامهٔ شمارهٔ ۱۰۴۶

هشیاری هنگامی که جذب فرم می‌شود، منقبض می‌گردد. انقباض یعنی کوچک‌تر شدن و فشرده شدن؛ این کوچک شدن هشیاری، همانش و ذات «من‌ذهنی» است. این سیستم، در اثر هیجانات شدیدی چون خشم، ترس و استرس، بدن را تحت فشار و انقباض قرار می‌دهد. بدن ما نمی‌تواند توسط این ذهن همانیده اداره شود، خراب و مریض می‌شود. قبلاً زندگی خودش ما را اداره می‌کرد، اما «من‌ذهنی» می‌خواهد خودش، خودش را اداره کند؛ شروع به فکر کردن، تصمیم‌گیری و در دست گرفتن اختیار می‌کند. این دخالت،

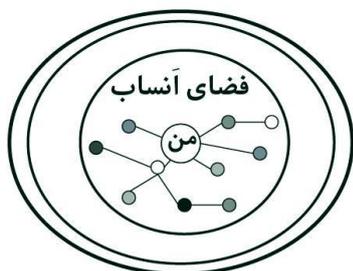


«فضولی» در کار خداوند است. او فضولی می‌شود از انقباض.

«من‌ذهنی» چنین می‌گوید: «پول من باید زیاد می‌شد، کسب‌وکار من باید رونق پیدا می‌کرد، چرا باید این‌طور شود؟ باید آن‌طور که من می‌خواهم بشود. انتخاب‌های من باید به نتیجه دلخواه برسد.» این‌گونه، در برابر اراده «مختار مطلق»، خداوند، اعتراض می‌کند.

### فضای انساب:

در «فضای همانندگی»، ما به چیزهایی که در مرکز وجودمان قرار دارند، هویت می‌بخشیم و آن‌ها را متعلق به خود می‌دانیم. این موارد در یک بستر شرطی شده به یکدیگر مرتبط می‌شوند. ما این ارتباط را «فضای انساب» نامیده‌ایم، زیرا این‌ها با هم خویشی دارند و مثل یک ارتباط فامیلی است.



گستاخ مکن تو ناگسان را  
در چشم میار این خسان را  
دَرزی دزدی چو یافت فرصت  
کم آرد جامهٔ رَسان را  
ایشان را دار حلقه بر در  
هم نیز نه‌آند لایق آن را

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶ برنامه شماره ۱۰۴۶

هر چیزی که با آن همانند شده‌ایم و در نتیجهٔ آن هیجانی را تجربه می‌کنیم، با سایر موارد در این فضا «فامیل» است. برای مثال، اگر ما با پول همانند شده باشیم و پولمان کم شود یا کسی آن را بدزدد، در نتیجه عصبانی می‌شویم، این خشم و این وابستگی به پول، با سایر وابستگی‌ها و هیجانات در این فضا، نوعی خویشاوندی دارند.

### دایرهٔ عدم:

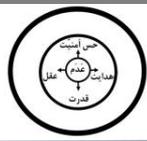
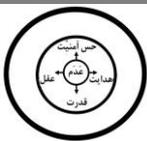


گستاخ مکن تو ناگسان را  
در چشم میار این خسان را  
دَرزی دزدی چو یافت فرصت  
کم آرد جامهٔ رَسان را  
ایشان را دار حلقه بر در  
هم نیز نه‌آند لایق آن را

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶ برنامه شماره ۱۰۴۶

هنگامی که با چیزها و آدم‌ها همانند می‌شویم، «من‌ذهنی» را شکل می‌دهیم و «هشیاری جسمی» پیدا می‌کنیم. اگر در برابر هر آنچه اتفاق می‌افتد مقاومت کنیم و فضایی باز نکنیم، مرکز ما «جسم» خواهد شد و ما نیز مطابق غزل ۱۲۶ ناکس و گستاخ می‌شویم.

گستاخ مکن تو ناگسان را  
در چشم، میار این خسان را  
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶)



بزرگانی چون مولانا دریافتند که هشیاری جسمی نباید دائمی باشد؛ ما باید به هشیاری دیگری دسترسی پیدا کنیم. مولانا با این غزل عالی، به ما می‌آموزد که فضا را در اطراف اتفاق این لحظه که ذهن نشان می‌دهد، باز کنیم تا آن اتفاق، گستاخ نشده و به مرکز وجودمان راه نیابد. اگر مرکز ما به وسیله جسم اشغال نگردد، به «عدم» - که همان زندگی و خداوند است - اشغال می‌شود.

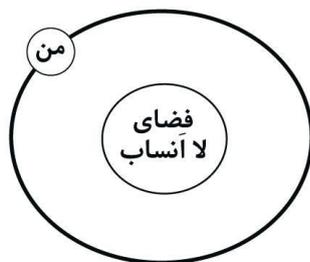
بدین ترتیب، اگر به آنچه ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندهیم، آن را مهم ندانیم و در برابرش مقاومت نکنیم، الگوهای مقاومت و انقباض خود را شناخته و دیگر فعالشان نمی‌سازیم. آنگاه، «این جنس» که ما حقیقتاً هستیم و از جنس خداست، در مرکزمان گشوده می‌شود. دیگر «خیاط دزد» فرصت نمی‌یابد که هر لحظه پارچه عمرمان را بدزد. ما دیگر حرف‌ها و کارهای «من‌ذهنی» خودمان و دیگران را جدی نمی‌گیریم و به آنها اهمیت نمی‌دهیم. آنها را چون حلقه‌ای بر در، بیرون نگه می‌داریم و بر خود تمرکز می‌کنیم تا مرکزمان اصلاح شود. تمام این «همانیدگی‌ها» شناسایی شده و به حاشیه رانده می‌شوند. اگر این همانیدگی‌ها و دردهای ناشی از آنها در ما نباشند، دیگر کسی کاری با ما نخواهد داشت و کسی بر در خانه دل ما نخواهد کوبید.

گستاخ مکن تو ناگسان را  
در چشم میار این خسان را

دزدی دزدی چو یافت فرصت،  
کم آرد جامه رسان را

ایشان را دار حلقه بر در  
هم نیز نه‌آند لایق، آن را  
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶)

### فضای لا آنساب:



گستاخ مکن تو ناگسان را  
در چشم میار این خسان را  
دزدی دزدی چو یافت فرصت  
کم آرد جامه رسان را  
ایشان را دار حلقه بر در  
هم نیز نه‌آند لایق آن را

فضایی که در درون ما گشوده می‌شود فضای «لا آنساب» است؛ یعنی آنجا خدا است، هیچ‌چیز به چیز دیگر مرتبط نیست و با هم نسبت و خویشی ندارد. ما نمی‌توانیم «سبب‌سازی» کنیم و با قطعیت بگوییم: «اگر این کار را بکنم، آن‌طور خواهد شد.» نه، چنین تلاش‌هایی برای ایجاد سبب‌سازی، ذهنی بوده و غلط هستند.